

# آنتروپی اجتماعی و نقش آن در توسعه فرهنگی

دکتر جلال‌الدین رفیع‌فر<sup>۱</sup>

## چکیده

علت عمده بروز آنتروپی‌های اجتماعی، تبدلات فرهنگی است که در دنیای امروز، در سایه پیشرفت پدیده ارتباطات، در ابعادی وسیع و با سرعتی دور از انتظار، گسترش می‌یابد. به دنبال هر گونه تبادل فرهنگی، آنتروپی‌هایی در سطح جامعه ایجاد می‌شود که تنها فرهنگ‌ها قادر به سامان بخشیدن به آنها و رفع هر گونه اختلال و بی‌نظمی هستند. این تلاش برای برگرداندن نظم از دست رفته، فرهنگ‌ها را متحول‌تر و سازنده‌تر می‌کند. ولی چنانچه فرهنگ‌ها از توانایی لازم جهت برقراری تعادل برخوردار نباشند، مقدمات فروپاشی جوامع فراهم می‌شود. بنابراین محور اولیه هر گونه تغییر و تحولی، در فرهنگ جامعه‌ها قرار دارد و فرهنگ و تحول فرهنگی، اساس توسعه فرهنگی است. زیرا یکی از قانونمندی‌های ثابت توسعه این است که توسعه هرگز بدون وقوع تحول فرهنگی اتفاق نمی‌افتد و توسعه فرهنگی تنها در صورت ورود به ساختار اجتماعی - فرهنگی جامعه، جایگاه حقیقی خود را می‌یابد و شرط ورود پدیده‌های توسعه آفرین به درون ساختارهای اجتماعی یک جامعه، یافتن جایگاهی مناسب در فرهنگ آن جامعه است. در غیر این صورت به یک پدیده ضد توسعه تبدیل می‌شوند و اثرات سوئی به بار می‌آورند.

این مقاله همچنین به اختصار، نتایج مطالعاتی را که به منظور بررسی نوع و میزان تأثیر بعضی از پدیده‌های توسعه آفرین، در دو نوع جامعه عشایری و روستایی ایران صورت گرفته، ارائه کرده و در پایان، قسمت عمده مشکلات و موانع موجود در این جوامع را، در فرهنگی نبودن توسعه، تلقی نموده است.

۱- استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران - انسان‌شناس.

«اگر بتوانیم هر جامعه را یک حوزه اجتماعی بنامیم، از آن جهت که جامعه است، آنتروپی یا بی‌نظمی به وجود می‌آورد و از آن جهت که فرهنگ است، نظم می‌آفریند» [لوی استروس، ۱۳۷۲، ۳۲].

با وجود اینکه صور و حالات آنتروپی‌های اجتماعی، در هر جامعه‌ای با جامعه دیگر متفاوت است، ولی بدون استثنا همه انواع آن با پیشرفت و توسعه فرهنگی ملازمت دارند. بخش عمده این بی‌نظمی‌ها زائیده طبیعت محیط است که تأثیر آن به روشنی در ساخت فرهنگ‌های مختلف قابل مشاهده است، و بخش قابل توجهی نیز ناشی از تبادلات فرهنگی است که در جوامع دنیای امروز، در سایه پیشرفت پدیده ارتباط در بُعدی وسیع و با سرعتی دور از انتظار در حال گسترش است. این تبادلات فرهنگی - اعم از نوع مادی (صنعت) و غیر مادی - از یک جامعه به جامعه دیگر صورت می‌گیرد و قسمت عمده آنتروپی‌های اجتماعی را ایجاد می‌کند. اما از آنجا که هیچ جامعه‌ای بدون فرهنگ نیست، پس می‌بایست قادر به نظم بخشیدن به این بی‌نظمی‌ها باشد، زیرا میزان فعالیت‌های فرهنگ هر جامعه - که حاصل آن ابتدا تحولات فرهنگی و سپس توسعه فرهنگی است - رابطه مستقیمی با میزان آنتروپی‌هایی دارد که در آن جامعه به وجود می‌آید.

تفاوت عمده‌ای که امروزه بین جوامع معروف به «جوامع پیچیده» و «جوامع ساده»<sup>(۱)</sup> می‌توان مشاهده کرد، در میزان آنتروپی‌های اجتماعی و تأثیرات آنها بر فرهنگ جامعه است، که نتیجه‌اش به صورت تحولات فرهنگی ظاهر می‌شود.

بدیهی است که جوامع به اصطلاح پیچیده‌تر، به علت برقراری ارتباطات گسترده‌تر، از امکان دریافت آنتروپی‌های متعددی برخوردارند و این امر فرهنگ آنها را متحول‌تر و سازنده‌تر می‌کند. زیرا فعالیت فرهنگ این جوامع برای برقراری نظم، الزاماً بیشتر است. حال آنکه در جوامعی که به علت کمبود ارتباط، آنتروپی‌های کمتری نیز ایجاد می‌شود، فعالیت‌های فرهنگی، محدود، میزان تحولات فرهنگی، غیر قابل توجه و زمینه‌های اجتماعی رشد فرهنگ، بسیار اندک است. پدیده‌هایی که به عنوان عناصر توسعه آفرین در نظر گرفته می‌شوند، در هر جامعه‌ای، الزاماً نتایج مشابهی را ارائه نمی‌کنند، بلکه گاه پیامدهای ورود این پدیده‌ها - که در قالب یک آنتروپی ظاهر می‌گردند - در جوامعی که فاقد بضاعت فرهنگی لازم برای مهار این بی‌نظمی‌ها هستند، عملاً به یک پدیده «ضد توسعه» تبدیل می‌شوند.

برای توضیح این پدیده‌ها، ابتدا لازم است، به مفهوم توسعه اشاره کنیم:

اگر توسعه را از دید علوم اجتماعی، مترادف با تحولات اجتماعی در نظر بگیریم، پس باید بپذیریم «توسعه اساساً عبارت از تحوّل تاریخی است، که چون همه جنبه‌های زندگی را دربرمی‌گیرد، دارای ابعاد متفاوتی است و توسعه فرهنگی، صرفاً بُعد فرهنگی این تحوّل تاریخی را شامل می‌شود».

براساس مطالعات انسان‌شناسی تاریخی، محور اولیه تغییر و تحوّل، در فرهنگ جامعه‌ها قرار داشته است و پس از آن هر تحوّل که در سایر حوزه‌های اجتماعی از قبیل سیاست، اقتصاد و ... به وقوع پیوسته، زاینده تحوّل فرهنگی بوده است. بنابراین فرهنگ و تحوّل فرهنگی در به وجود آمدن توسعه نقش بنیادی دارد. این مطالعات همچنین نمونه‌های مفیدی را ارائه کرده‌اند، که از آن جمله می‌توان به اولین انقلاب تاریخ بشر (Neolithic Revolution) اشاره کرد؛ تحوّل که انسان را از نظام اقتصاد مصرفی به نظام اقتصاد تولیدی راهبری کرد و در نتیجه این گذار، جامعه جدیدی، کاملاً متفاوت با جامعه قبلی - که کوچنده و صرفاً مصرف‌کننده بود - به وجود آمد. زیر بنای این رویداد، ایجاد یکسری تحولات فرهنگی بود که حدود ده‌هزار سال پیش، برای نخستین بار در خاورمیانه رُخ داد و در نتیجه آن، جامعه توسعه یافته‌تری به نام جامعه روستایی، در تاریخ بشر ظهور کرد [بریدود، ۱۳۶۳]. پیدایش جامعه متحوّل‌تری که حدود چهارهزار سال بعد از پیدایش جامعه روستایی، تحت تأثیر وقوع یکسری تحولات فرهنگی از قبیل کشف فلز، اختراع خط و سایر پیشرفت‌های تکنولوژیکی صورت گرفت، در واقع دنباله تحوّل فرهنگی جامعه روستایی بود، و وقوع این گونه تحولات فرهنگی به دنبال یکدیگر در خاورمیانه، جامعه جدید دیگری را به نام جامعه شهری به وجود آورد که از ویژگی‌های عمده آن، توسعه وسیع اقتصادی بود.

اگر بخواهیم مثالی از دوره متأخرتر بیاوریم، می‌توانیم به دوره رنسانس که به دوره نوسازی فرهنگی مشهور است، اشاره کنیم: نتایج تحولات فرهنگی دوره رنسانس که ۷۰۰ سال پیش در اروپا آغاز شده بود، حدود ۵۰۰ سال بعد، یعنی ۲۵۰-۲۰۰ سال پیش، در دوره نوسازی یا توسعه اقتصادی اروپا ظاهر گشت. ریشه‌های تحولات فرهنگی دوره رنسانس را می‌توان در سده‌های یازده تا سیزده میلادی، در اروپای غربی جستجو کرد. این زمان که همان قرون وسطاست، از پر رونق‌ترین دوره‌های فعالیت‌های تکنولوژی و نیز به عقیده صاحب‌نظران، یکی از بارآورترین دوره‌های تاریخ اختراعات بشر است. تا جایی که اگر قبلاً عنوان «نخستین انقلاب

صنعتی» به انقلاب سده‌های ۱۸ و ۱۹ انگلیس داده نشده بود، این دوره، شایستگی احراز این عنوان را داشت [گمپل، ۱۳۷۴، ۱۱]. حال که براساس مطالعات انسان‌شناسی تاریخی دریافتیم که منشأ یا پیش‌نیاز توسعه، در هر جامعه‌ای، تحولات فرهنگی است، بهتر است چگونگی ایجاد تحولات فرهنگی و نحوه رشد آنها را در طول تاریخ، مورد بررسی قرار دهیم:

رشد فرهنگ همواره از طرق مختلفی که همگی در گذشته و تحولات تاریخی جامعه ریشه دارند، صورت می‌گیرد. این ریشه‌ها را می‌توان در باورهای رایج میان مردم، میزان علم و دانش، شرایط طبیعی و جغرافیایی، وضعیت تاریخ سیاسی - اجتماعی و مسائل دیگر جستجو کرد. فرهنگ، بهترین مامن و راحت‌ترین خانه، برای زندگی افراد هر جامعه است، به نحوی که می‌توان گفت هیچ فردی بدون داشتن آن امکان ادامه زندگی نمی‌یابد. اما تفاوت مشهود میان این خانه (یعنی خانه فرهنگی) با خانه‌های دیگر، در این است که افراد، برای بنای این ساختمان، ناچار به انتخاب مصالح ساخت آن، از درون جامعه خود هستند.

همچنین این خانه پس از ساخته شدن، نه قابل تخریب است و نه به سادگی می‌توان در آن تغییرات بنیادی به وجود آورد. حتی خروج از این خانه، با هدف انتخاب خانه‌ای دیگر که قبلاً توسط دیگران ساخته شده است، به سهولت امکان‌پذیر نیست و شاید در برخی موارد، امری محال باشد. زیرا عناصری که در ساخت خانه فرهنگی به کار رفته‌اند، عمدتاً عناصر غیر مادی هستند و به همین دلیل از استحکام فوق‌العاده‌ای برخوردارند. علاوه بر این، ساکنین آن نیز، از هیچ‌گونه عملی برای حفظ آن فروگذاری نمی‌کنند، تا به این ترتیب این خانه همچنان به عنوان پناهگاه مطمئنی برای محافظت آنها در مقابل هرگونه تجاوز و ناامنی باقی بماند.

یکی از دلایل اینکه خانه‌های فرهنگی در هر جامعه‌ای، مشابهت‌های قابل توجهی با یکدیگر دارند، تشابه مواد اولیه و مصالحی است که در ساختمان آنها به کار رفته است. (البته این امر به معنای مشابه بودن آنها در جزئیات نیست، بلکه در این زمینه تفاوت‌های بارزی وجود دارد که هرگز نمی‌توان از آنها چشم‌پوشی کرد).

خانه فرهنگی در حقیقت بستری است که زندگی جامعه، در درون آن و با توجه به ساخت و امکانات آن شکل می‌گیرد و به قول برخی از صاحب‌نظران، «فرهنگ، ملاط اجتماعی است. مصالح ساختمان یک جامعه، یعنی انسان‌ها و خانواده‌ها، از طریق فرهنگ به هم متصل می‌شوند و یک جامعه را می‌سازند، و اگر فرهنگ را از جامعه بگیریم، حتی اگر مصالح

ساختمانی آن هم خوب باشد، باز مصالح ساختمانی به صورت مجزا از هم باقی می‌مانند و کلیت یعنی جامعه پدید نمی‌آید» [عظیمی، ۱۳۷۱، ۴۶-۵۵].

این نکته که انسان‌ها در طول تاریخ، فرهنگ خود را از گذشتگان می‌گیرند و با ایجاد تحولاتی جزئی و گاه عمیق، باردیگر با آن زندگی می‌کنند، اصلی پذیرفته شده است. از نکات قابل قبول دیگر آن است که توسعه، تابع قانونمندی‌های پذیرفته شده‌ای است که تقریباً تغییر ناپذیرند. به عنوان مثال این قانون که توسعه هرگز بدون وقوع تحوّل فرهنگی، اتفاق نمی‌افتد و یا به قول ماکس وبر، برای ایجاد توسعه، ابتدا باید تحولات فرهنگی صورت پذیرد [عظیمی، ۱۳۷۱]، قانونی ثابت در توسعه است.

اگر قبول کنیم که توسعه فرهنگی، تنها در صورت ورود به ساختار اجتماعی - فرهنگی جامعه می‌تواند چهره حقیقی خود را بیابد، پس باید همچنین بپذیریم که پدیده‌های توسعه آفرین نیز زمانی می‌توانند به درون ساختارهای اجتماعی وارد شوند که در فرهنگ آن جامعه، جایگاهی مناسب و درخور یافته باشند. در غیر این صورت، ورود این پدیده‌ها در ساختار جامعه، صرف‌نظر از ابعاد مهم و حیاتی آنها، نمی‌تواند توسعه آفرین باشد.

الگوی توسعه به مجموعه روش‌هایی اطلاق می‌شود که یک جامعه، با توجه به ساختارهای اجتماعی - فرهنگی خویش برای گذار موفقیت‌آمیز تاریخی از یک دوران به دوران دیگر اتخاذ می‌کند. بنابراین، استفاده از الگوی توسعه جامعه‌ای خاص، برای جامعه‌های دیگر، عمل معقولی نمی‌تواند باشد، زیرا اولین و شاید اساسی‌ترین حرکت برای به وجود آوردن یک توسعه پایدار و مطمئن، مطالعه دقیق و همه جانبه ساختارهای اجتماعی، فرهنگی جوامع است، تا به این ترتیب ابتدا جایگاه‌های لازم و حقیقی برای پدیده‌های توسعه آفرین شناسایی شود و سپس زمینه‌های لازم برای وارد کردن آنها به درون این ساختارها فراهم گردد.

از آنجاکه پایه‌های ساختار اجتماعی ابتدا بر فرهنگ آن استوار است، بنابراین برای درک و شناخت صحیح و کامل ساختارهای اجتماعی جوامع، قبل از هر چیز بایستی به مطالعه فرهنگ آن جامعه پرداخت. زیرا تنها مطالعات فرهنگی و اجتماعی است که می‌تواند وجود جایگاه‌های حقیقی پدیده‌های توسعه آفرین را در درون ساختار اجتماعی، فرهنگی هر جامعه‌ای مشخص کند و در همین جا اهمیت مطالعات مردم‌شناسی یا به عبارت دیگر «فرهنگ‌شناسی» - بخصوص آن بخش از مردم‌شناسی که به مطالعه و بررسی سیر تحوّل فرهنگ جوامع می‌پردازد - آشکار می‌شود.

نکته قابل توجه دیگر این است که میزان سرعت تحول فرهنگ، می تواند سرعت سایر تحولات اجتماعی جامعه و نیز ابعاد مختلف توسعه را تحت تأثیر قرار دهد. به عنوان مثال در برنامه ریزی های توسعه اقتصادی یک جامعه، چنانچه بین فرهنگ مردم جامعه مورد نظر، با برنامه های تدوین شده برای توسعه، سازگاری و هماهنگی کافی وجود نداشته باشد، احتمال اینکه نتایج حاصله با پیش بینی برنامه ریزان متفاوت باشد، زیاد خواهد بود. (در این زمینه تجارب چند ساله اخیر در زمینه های مختلف بازسازی، می تواند بسیار ارزشمند باشد).

همان طور که قبلاً نیز اشاره شد، ورود پدیده های به اصطلاح «توسعه آفرین»، به علت ماهیت متنوع و نسبتاً پیچیده و چندگانه آنها مستلزم انتخاب دقیق و آماده سازی زمینه های لازم است. زیرا در غیر این صورت، اثرات دور از انتظاری در پی خواهد داشت. به همین دلیل فرهنگ ها اغلب با توجه به قابلیت های خاص خود، جایی برای این گونه پدیده ها در مجموعه ساختار خود مهیا می کنند تا بی نظمی که در اثر آنتروپی به وجود آمده است، قبل از فروپاشی سیستم برطرف شود و مجدداً تعادل، در سطح سیستم برقرار گردد. ناگفته نماند که این کنش و واکنش ها نه تنها خاصیت فرهنگ سازی دارند، بلکه در نهایت با غنی تر کردن فرهنگ ها، آنها را در مقابل نفوذ و تهاجم عوامل اختلال آفرین به درون سیستم، مقاوم تر نیز می کنند. البته این خاصیت در همه جوامع، به طور یکسان به چشم نمی خورد و کاملاً بستگی به زمینه و بنیه فرهنگی هر جامعه دارد؛ به این معنا که بعضی از جوامع، فاقد قابلیت ها و ابزار کافی برای به نظم کشیدن اختلال های ناشی از هر نوع آنتروپی هستند. این خصوصیت در جامعه های ساده، بیشتر از جامعه های پیچیده مصداق می یابد.

مطالعات فرهنگی و بخصوص مردم شناختی نشان داده است، که پدیده هایی که به عنوان ابزارهای متحول کننده فرهنگ ها در نظر گرفته می شوند، از قبیل سواد، ارتباطات، صنعت، تکنولوژی و...، در هر جامعه ای الزاماً نقش سازنده و پیش برنده و منظم کننده ندارند. بنابراین در چنین جوامعی الزاماً تحول فرهنگی و به دنبال آن توسعه فرهنگی به وقوع نپیوسته است. جوامع موجود در ایران هم از این قاعده مستثنی نبوده اند.

در اینجا به اختصار، نتایج مطالعاتی را که به منظور بررسی نوع و میزان تأثیر بعضی از پدیده های به اصطلاح شناخته شده توسعه فرهنگی، در دو نوع جامعه عشایری و روستایی ایران صورت گرفته است بیان می کنیم، ولی پیش از آن ضروری است به شرح کلیاتی درباره جوامع مورد مطالعه بپردازیم.

در این پژوهش دو دسته جامعه مورد بررسی قرار گرفته‌اند:

جامعه عشایری

جامعه روستایی

۱) جامعه عشایری، خود به دو گونه تقسیم می‌شود؛ گونه اول دهکده‌ای است که در اعماق یکی از دره‌های خوش آب و هوا و زیبای کوه‌های بختیاری در محلی بسیار دورافتاده واقع شده است، که نزدیک‌ترین جاده به آن، یک جاده خاکی درجه سه فصلی است که حدوداً در فاصله ۲۰ کیلومتری آن قرار دارد، و بعد از کوچ عشایر منطقه، تا سال بعد، هیچ‌گونه رفت‌وآمدی در آن صورت نمی‌گیرد. این روستای عشایرنشین، حدود ۳۰ خانوار جمعیت دارد که همگی آنها به اولادی از یک طایفه ایل بختیاری تعلق دارند. معیشت اهالی، بر پایه دامداری (گاو، گوسفند و بز)، کشاورزی (جو، گندم و برنج)، صیفی جات و باغداری (محدود به چند نمونه از میوه‌های جنگلی از قبیل انجیر، انار، انگور) استوار است. در اینجا همه چیز، از ابزار کار گرفته تا اعتقادات و باورها، آداب و رسوم، خویشاوندی، و نوع مالکیت، کاملاً سنتی به نظر می‌رسد، به نحوی که این جامعه را می‌توان از نظر مشخصات جامعه‌شناختی، در بخش جوامع ساده طبقه‌بندی کرد. زیرا تقریباً بسیاری از شاخص‌هایی را که از سوی مردم شناس فرانسوی - کلودلوی استروس - درباره جوامع ابتدایی ارائه شده است، داراست: «نبود خط و سواد، جمعیت کم، تکنولوژی بومی ساده، نظام قبیله‌ای با سرشت دموکراتیک، وجود نوعی مشارکت جمعی در فرهنگ و بالاخره جامعه‌ای فاقد بی‌نظمی‌های ناشی از آنتروپی و دارای فرهنگی بدوی و ساده که از نظر تاریخی در دمای صفر مطلق جریان دارد» (استروس، ۱۳۷۲، ۳۱).

به طور کلی می‌توان این جامعه را با توجه به فرهنگ آن، در دوران تاریخی که به قبل از هزاره سوم پیش از میلاد، مربوط می‌شود، طبقه‌بندی کرد. (مس - سنگی - Chalcolithic) [رفیع‌فر، ۱۳۷۴]. لازم به ذکر است که این روستا فاقد هرگونه بخش خدماتی، مذهبی، بهداشتی و ... است و اکثر اهالی آن، از محل خارج نشده‌اند. (خارج نشدن زنان و کودکان، تقریباً به ۱۰۰ درصد می‌رسد). عشایر این منطقه تا چند ماه قبل از ورود ما (سال ۶۸) هیچیک شناسنامه هم نداشتند. روستای مذکور، جامعه‌ای تقریباً یکجانشین است که سابقه حضورش در منطقه، به حدود ۲۰۰ سال پیش برمی‌گردد و با امکانات فرهنگی کاملاً بومی، به حیات خود ادامه می‌دهد [رفیع‌فر، عسگری، ۱۳۶۸].

گونه دوم از دسته جوامع عشایری، روستایی است در ۱۵ کیلومتری شمال شرقی فیروزآباد

فارس که اهالی ساکن در این روستا، یک بُنکو از تیره نمدی، از ایل قشقایی هستند و حدود ۲۵ سال پیش در این محل اسکان یافته‌اند. این روستا در حال حاضر حدود ۱۲۰ خانوار، سکنه دارد که حدود ۷۰ خانوار آن هنوز کوچ می‌کنند. معیشت آنها، از طریق پرورش دام (بز و گوسفند) و کشت دیم گندم و جو تأمین می‌شود. روستا فاقد اماکن خدماتی و مذهبی است و فقط یک دبستان دارد. زنان روستا برعکس روستای قبلی، اغلب در خانه به کار بافندگی فرش و گلیم مشغولند.

با وجود گذشت ۲۵ سال از اسکان آنها، هنوز در این روستا ویژگی‌های یک زندگی عشایری، به چشم می‌خورد. با کمی تأمل در نحوه زندگی و عناصر و ترکیب‌های فرهنگی آن، متوجه قوت چشمگیر نظام کوچمندی در این جامعه خواهیم شد. تناوت عمده این جامعه با جامعه قبلی، در میزان ارتباطات افراد این روستا با شهر، بخصوص از سوی جوانان روستاست که برای ادامه تحصیل در مقاطع راهنمایی و دبیرستان به شهر می‌روند. جاده آسفالت‌شیراز - فیروزآباد، از فاصله یک کیلومتری این روستا می‌گذرد. میزان سنتی ماندن این جامعه نسبت به جامعه قبل، به مراتب کمتر است. به نحوی که می‌توان این جامعه را یک جامعه نیمه سنتی نامید.<sup>(۳)</sup>

۲) جوامع روستایی، که به چندین روستا در منطقه چادگان (اصفهان) تعلق دارد. معیشت اهالی از طریق کشت دیم و آبی، با محصولات نظیر گندم و جو، سیب‌زمینی و همچنین پرورش گسترده دام تأمین می‌شود. تقریباً تمام اهالی، دام‌های خود را که شامل گوسفند، بز و گاو است، در منازل خود نگهداری می‌کنند و تقریباً در تمام خانه‌های این روستاها، دارهای قالی‌بافی برپاست و زنان روستا اکثر وقت خود را به بافتن قالی می‌گذرانند.

از جمله اماکن عمومی در این روستاها مسجد، حمام، مغازه‌های فروش انواع مواد غذایی، یک دبستان و کلاس نهضت سوادآموزی و نیز مراکزی چون مرکز مخابرات، برق و آب لوله‌کشی است.

ساکنین این روستاها از اقوام لر و ترک هستند که از نظر فرهنگی، به شدت متأثر از یکدیگر می‌باشند. تعداد زیادی از جوانان (پسران) این روستاها باسواد هستند و در خارج از روستا یعنی در شهرهای اطراف، به کارهای مختلف اداری و آزاد تجاری مشغولند.

در حال حاضر تعداد کمی از روستاییان، تمام طول سال را در محل می‌گذرانند و اغلب، پدران و مادران نسبتاً سالخورده، ناچار به اقامت دایم در روستا هستند، ولی فرزندانشان (عمدتاً پسرها) فقط در فصل کار کشاورزی و برای کاشت و برداشت محصول، به کمک پدران خود



می‌آیند و چند روزی در ده اقامت می‌کنند. دختران هم غالباً مایلند با افرادی ازدواج کنند که در شهر به سر می‌برند.

در خانه اهالی این روستاها، وسایل برقی از قبیل تلویزیون، رادیو، ضبط صوت و یخچال جلب توجه می‌کند.

### بررسی آنتروپی‌ها و نتیجه‌گیری

در جامعه عشایری نوع اول، به علت کمبود بیش از حد آنتروپی و نیز فقدان حالات بی‌نظمی و اختلال در سیستم اجتماعی، فعالیت‌های فرهنگی که به تحول فرهنگی بیانجامد، تقریباً دیده نمی‌شود. بنابراین از حدود حداقل ۲۰۰ سال پیش به این سو، تقریباً هیچ‌گونه تحول فرهنگی قابل ملاحظه‌ای که منجر به توسعه فرهنگی شود، رخ نداده است و نظریه لوی استروس درباره جوامع ابتدایی (که قبلاً مورد اشاره قرار گرفت)، در مورد این جوامع نیز مصداق می‌یابد.

اما در گونه دوم از دسته اول، مسأله کاملاً متفاوت است؛ به این معنا که مسأله پدیده اسکان اجباری این گروه عشایری، موجب بروز بی‌نظمی حادّی در جامعه مذکور شده است، به نحوی که فرهنگ جامعه مورد نظر پس از گذشت ۲۵ سال، به دلیل فقدان زمینه‌های فرهنگ یکجانشینی در بین اهالی، هنوز قادر به برقراری نظم در این روستا نشده است! به همین دلیل هنوز بیش از نیمی از ساکنین، به زندگی کوچندگی خود ادامه می‌دهند و نیمی دیگر با حفظ فرهنگ و شیوه عشایر کوچنده، در حالت یکجانشینی به سر می‌برند و این امر، علاوه بر امکان بروز آنتروپی‌های دیگر، هر چه بیشتر به نامتعادل کردن نظم این جامعه دامن زده است. به عنوان مثال، احداث مدرسه ابتدایی به عنوان عنصری «توسعه آفرین» که هدف اولیه آن باسواد کردن اهالی روستا و هدف ثانویه آن بالا بردن سطح فرهنگ جامعه برای رسیدن به توسعه فرهنگی بود، عملاً به یک آنتروپی تبدیل گردید و بی‌نظمی‌های ناشی از این آنتروپی، موجب مهاجرت بی‌رویه تعداد قابل توجهی از جوانان روستا به شهرها، برای ادامه تحصیل در مقاطع بالاتر (یعنی دبیرستان و دانشگاه) شد. این امر در عین حال که ارتباط بین روستا و شهر را تشدید کرد، مقدمات افزایش مهاجرت‌های وسیع جوانان را به شهرها فراهم ساخت. ریشه این مهاجرت‌ها را به طور کلی در دو مسأله می‌توان جستجو کرد؛ نخست ویژگی‌های کاملاً متفاوت شهرها از روستاها و نیز وجود جاذبه‌های شهری برای روستاییان (بخصوص اهالی روستای مورد نظر)، دوم عدم تمایل جوان تحصیل کرده روستایی به اشتغال در زمینه فعالیت‌های روستایی و تلاش

برای یافتن شغلی «بهتر» در شهرها. زیرا هنوز در فرهنگ روستاهایی که پدیدهٔ تحصیل سواد، جایگاه واقعی خود را نیافته است، اشتغال یک فرد باسواد و تحصیل کرده به کارهای روستایی، موجب کم ارزش جلوه کردن شخصیت او در انظار مردم می‌شود. در چنین جوامعی، ورود سواد به عنوان یک پدیدهٔ «توسعه آفرین»، ابتدا موجب بروز حالت بی‌نظمی می‌شود و چنانچه فرهنگ جامعه، توانایی برقراری نظم را نداشته باشد، عملاً به یک پدیدهٔ «ضد توسعه» تبدیل می‌گردد و اساس جامعه را به هم می‌ریزد و در اغلب موارد منجر به فروپاشی می‌شود.

بررسی‌های انجام شده نشان داده است که اکثر جوانانی که برای یافتن کار به شهرها رفته‌اند، حتی شغل آزاد درجهٔ سه را به زندگی در روستا ترجیح داده‌اند. به این ترتیب، با تبدیل شدن نیروهای تولیدکننده به نیروهای مصرف‌کننده، روستاها عملاً از نیروهای مولد تهی می‌شوند و این امر با اهداف توسعه، مغایرت خواهد داشت.

در جوامع دسته دوم، که از نظر ماهیت و ساخت، با جوامع دسته اول تفاوت عمده‌ای دارند، اثر پدیده‌های به اصطلاح «توسعه آفرین» نظیر برق، جاده، مدرسه، تکنولوژی مدرن، مخابرات و... در هدایت جامعه به سوی اهداف مورد انتظار، مانند نمونهٔ اخیر بوده و مشکلاتی به همراه داشته است. مثلاً برق‌رسانی و ایجاد امکانات مخابراتی، تسهیلاتی را در جهت استفاده از سایر پدیده‌های الکترونیکی فراهم کرده است. از جمله استفاده از تلویزیون که نوعی برقراری ارتباط مستقیم با جامعه شهری است، در روستاهای مطالعه شده، اثرات قابل تأملی داشته است، که یکی از آنها شدت بخشیدن به انگیزهٔ مهاجرت به شهرهاست. زیرا آنچه در مورد شهرها از صفحهٔ تلویزیون به نمایش گذاشته می‌شود، تصاویری از مکان‌های زیبا، جذاب و پدیده‌های مدرنی است که زندگی مطلوب و راحتی را به ارمغان می‌آورند. در این میان، آنچه کمتر به آن پرداخته می‌شود و گاه به کلی مورد غفلت قرار می‌گیرد، مشکلات زندگی شهری و تفاوت‌های فرهنگی تعیین‌کننده‌ای است که بین جامعه روستایی و شهری وجود دارد. نتایج مطالعات انجام شده نشان داده است که از دیدگاه اغلب روستاییان، شهر به عنوان مکانی مناسب و روستا به عنوان مکانی نامناسب برای زندگی تلقی می‌شود. عمدهٔ روستاییان مورد مطالعه، عقیده داشته‌اند که در مقابل شهرنشینی که خوشبخت‌ترین افراد به شمار می‌روند، آنها مغبون‌ترین انسان‌ها هستند. در اینجا به خوبی می‌توان اثرات ورود پدیده‌های توسعه آفرین را (چون برق و مخابرات) به جوامعی که فاقد این گونه پدیده‌ها هستند، (نظیر روستاها) مورد بررسی قرار داد و ملاحظه کرد که در این جوامع، اثرات مورد انتظار به وقوع نپیوسته است. به دیگر سخن، این پدیده‌ها مانند هر

عنصر فرهنگی وارداتی دیگر - که هنگام ورود هنوز جایگاه روشن و مشخصی در ساختار فرهنگی، اجتماعی جامعه ندارند - در قالب یک آنتروپی عمل می‌کنند و فرهنگ این جوامع هم ناگزیر برای به نظم درآوردن این حالات بی‌نظمی، به فعالیت و تلاش می‌پردازد تا نظم فرهنگی را مجدداً به جامعه بازگرداند. بدیهی است که یکی از شروط اصلی مهار این بی‌نظمی‌ها، وجود یک ساختار فرهنگی، اجتماعی محکم و استوار در جامعه است. زیرا چنین پدیده‌هایی راهی جز ورود به ساختار فرهنگی جامعه ندارند و چنانچه ماهیت ساختاری فرهنگ جامعه نیز به گونه‌ای باشد که امکان ایجاد جایگاهی مناسب و هماهنگ با عناصر دیگر را فراهم نکند، پدیده‌های «توسعه آفرین»، به پدیده‌های «ضد توسعه» یا «مخرب فرهنگ» تبدیل می‌شوند و به تدریج به متزلزل کردن ساختار فرهنگی جامعه منجر می‌گردند و در نتیجه شرایط برای فروپاشی فرهنگی مهیا می‌شود.

مطالعات نشان داده است، ورود پدیده سواد به این دسته از جوامع، نتایج تقریباً مشابهی با نمونه قبلی به بار آورده است. همچنین احداث جاده‌ها و راه‌های ارتباطی نیز به عنوان یک آنتروپی، می‌تواند در سیستم اجتماعی این جوامع اختلالاتی به وجود آورد. زیرا این پدیده، با ایجاد امکان رفت و آمدهای مکرر، در درازمدت موجب ورود گسترده عناصر فرهنگ شهری و در نتیجه برخورد فرهنگ شهر و روستا می‌شود.

با توجه به شرایط فعلی به نظر نمی‌رسد که فرهنگ روستایی، از امکانات لازم برای جذب این عناصر در ساختار خود برخوردار باشد و بتواند با فرهنگ شهر مبادله و مقابله کند. بنابراین به جز جامعه عشایری نوع اول (ابتدایی) که خالی از هرگونه آنتروپی، به زندگی تقریباً یکنواخت و کم تحول خود ادامه می‌دهد، دو نوع جامعه دیگر، از نظر فرهنگی فاقد توان مقابله صحیح و اصولی برای به زانو درآوردن بی‌نظمی‌های یاد شده هستند و پدیده‌های «توسعه آفرین» عملاً نتوانسته‌اند حتی در کوتاه‌مدت آن طور که باید و شاید، در راه پیشبرد توسعه، در این جوامع به کار آیند. شاید بتوان منشأ عمده مشکلات و موانعی را که بر سر راه بوده‌اند، در فرهنگی نبودن توسعه دانست. زیرا تا وقتی که توسعه فرهنگی صورت نگیرد، توسعه حقیقی تحقق نمی‌یابد. همان طوری که در مقدمه مقاله اشاره شد، مطالعات فرهنگ‌شناسی قادرند جایگاه‌های مناسب را برای ورود این پدیده‌ها به ساختار اجتماعی - فرهنگی جوامع فراهم کنند و زمینه‌های لازم را برای پذیرش صحیح و اصولی پدیده‌های جدید - پیش از به بارنشستن ثمرات «ضد توسعه‌ای» - مهیا سازند.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- در اینجا مراد از جوامع ساده، جوامعی است که ساختار اجتماعی آنها از پیچیدگی کمتری برخوردار است. و دارای جمعیت کم، گروه‌های متعددی کوچک، سرزمینی با وسعت کم و اغلب با مرزهای مشخص هستند. جوامع پیچیده نقطه مقابل جوامع ساده به شمار می‌روند. بدین معنا که این جوامع، بزرگ هستند و با وجود برخورداری از موقعیت جغرافیایی، اغلب گروه‌های کوچک مرز مشخصی ندارند [جیمز، پ. اسپردلی / دیوید. و. مک‌کوردی، ۱۹۷۲، ۵۲-۵۱].
- ۲- مطالعه در مورد این روستا، با همکاری گروهی از دانشجویان «جامعه‌شناسی» دانشگاه شهید بهشتی، در آذرماه ۱۳۷۰ انجام گرفت.

## منابع و مآخذ

- اسپردلی، جیمز و مک‌کوردی، پژوهش فرهنگی، ترجمه نیوک محمدی، ۱۳۷۲، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ اول.
- بریدود، روبرت، انسان‌های پیش از تاریخ، ترجمه اسماعیل مینوفر، ۱۳۶۳، نشر جیران، چاپ اول.
- رفیع‌فر، جلال‌الدین، «تأملی بر خاستگاه جامعه روستایی»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، ۱۳۷۴، (پاییز و زمستان)، نشر دانشگاهی، ش ۱۹.
- رفیع‌فر، جلال‌الدین / عسگری، اصغر، «روستای هوفل»، نامه علوم اجتماعی، ۱۳۶۸، انتشارات دانشکده علوم اجتماعی، دوره جدید، ش ۳.
- عظیمی، حسین، «فرهنگ و توسعه»، ایران فردا، ۱۳۷۱، سال اول، ش ۱ و ۲.
- گمپل، ژان، انقلاب صنعتی در قرون وسطی، ترجمه مهدی سبحانی، ۱۳۷۴، نشر مرکز، تهران.
- لوی استروس، کلود، مردم‌شناسی و هنر، ترجمه حسین همدانی، ۱۳۷۲، نشر مرکز، تهران.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی